

آموزش عالی، گذرگاه اصلی توسعه

نوشته: محسن قانع بصیری

اگر بتوان یک ویژگی مهم برای سیستم آموزشی کشور و بخصوص سیستم آموزش عالی کشور برشمرد، فقدان یک فضای معرفتی فعال در آن است. منظور ما از فضای معرفتی آن فضایی است که می‌تواند نوعی تخیل و تعقل فعال را به عنوان یک نیروی پژوهشی در این سیستم بوجود آورد. اینکه چگونه می‌توان چنین فضایی را بوجود آورد؟ موضوع بحث ما در این مقاله است. و برای این منظور این بحث را به سه پاره تقسیم می‌کنیم. بدین ترتیب که اول به تعریف آموزش عالی خواهیم پرداخت سپس جایگاه سیستم آموزش عالی کشور را در مقولات سه گانه اجتماعی یعنی اقتصاد، سیاست و فرهنگ روشن کرده و از آن به تنگناهای موجود در این سیستم خواهیم پرداخت. و سرانجام راه‌حل‌های گذر از بحران آموزشی را مورد تفسیر قرار خواهیم داد.

تعریف آموزش عالی

آموزش را می‌توان نوعی انتقال تجربیات به تئوری درآمده از گروهی به گروهی و از نسلی به نسلی دیگر تعریف کرد. اما جریان انتقال تجربیات به تئوری برآمده دارای تاریخی است، به طوری که هرچه از زمان حال به گذشته روی آوریم این تئوری‌ها کلاسیک‌تر و عام می‌شوند و به حوزه آموزش‌های سطوح پایین‌تر انتقال پیدا می‌کنند. از این قرار آموزش عالی را می‌توان موضوع آموزش آن دسته از تئوریها و آزمون‌هایی دانست که بسیار جوان و ویژه‌اند. به عبارت بهتر هرچه از آموزش سطوح دانی به عالی حرکت کنیم، در حقیقت به حرکتی از آموزش‌های نظرات کلاسیک و عام به آموزش‌های نظرات ویژه، مدرن و خاص می‌پردازیم. البته تعریف فوق تنها به محتوی آموزش و آموزش عالی می‌پردازد.

می‌توان آموزش را نوعی نظام تبدیل نظم تحکمی به نظم افغانی از طریق تربیت فردیت و شخصیت آگاه نیز تعریف کرد. و یا گفت آموزش سیستمی است که می‌تواند نیروهای انسانی را در جهت نوعی فعالیت مولد و مبتنی بر آگاهی جمعی که مؤید ارزش اقتصادی است سوق دهد. به هر تقدیر آموزش نوعی سیستم تبدیلی انسان‌های فاقد اطلاعات و آگاهی به انسان‌های دارنده آن است.

جایگاه آموزش عالی:

می‌دانیم جریان حرکت رو به توسعه اجتماعی می‌تواند از طریق افزایش اطلاعات و منطق در مقولات اجتماعی یعنی، سیاست، اقتصاد و فرهنگ تحقق یابد. بر این اساس آموزش مهم‌ترین و استراتژیک‌ترین مقوله اجتماعی است. و جریان آن باید بتواند، اولاً موجب افزایش بار دانش در انرژی اجتماعی شود ثانیاً این افزایش باید منجر به نوعی فعالیت مولد شده و موجب توسعه نفوذ دامنه اثر اجتماعی و فرد گردد. ثالثاً با نوعی جریان تبدیل نظم تحکمی یعنی سیاسی به نظم افغانی یعنی نظم منکی به تولید و فرهنگ، آموزش منجر به افزایش اثر فرد خلاق به اجتماع عادت می‌شود.

حال که خواننده اندکی خسته به نظر می‌رسد بهتر است به تاریخ آموزش و بخصوص ادوار آن در کشور خودمان بپردازیم و بعد از آن مشکلات نظام آموزشی کشور را مورد بررسی قرار دهیم.

نظام آموزشی ما تا پیش از ورود عصر اقتصاد مواد خام و نظام متمرکز دولتی که بخصوص از دوران سلسله پهلوی آغاز شد دارای ویژگی‌های زیر بود:

الف - آموزش، عام نبوده و تنها گروه خاصی از اجتماع که مستوفیان و علماء دین بودند از آن بهره‌مند می‌شدند، جالب است متذکر شویم که به جز چند پادشاه هوشمند بسیاری از شاهان ما بی‌سواد بودند.

ب - نظام آموزشی ما به سیستم تولیدی پیوند نداشت و از این روی

سیستم تولیدی کشور به اصطلاح استادکارانه بود.

ج - با این حال در درون قلمرو نظام آموزشی که علماء دین برای خودشان تنظیم کرده بودند، نوعی سیستم آموزشی منکی بر بحث و نقد متقابل رواج داشت که خودبخود آن کس مقام استاد بخود می‌گرفت که می‌توانست بهترین استنتاج را بکند. نه به شکل فعلی ما و در کلاس‌های دانشگاهی فعلی که بجای بحث و نظر و حل و عقد، نوعی نظام تحکمی تعریف شده از طریق استاد به سمت دانشجو به حرکت درمی‌آید.

د - نبود یک رابطه قوی میان سیستم مولد اجتماعی و نظام آموزشی کالته در همه جا و در تمامی مراحل تاریخی ما یکسان نبود. بخصوص در قرون چهارم و پنجم و بخشی از عصر صفوی مباحث بسیار جالب علوم تجربی به حیطة آموزش کشانده شد. برای مثال چه ابن سینا و چه ملاصدرا به شاگردان خود علاوه بر «علم‌الادیان»، علم‌الایدان، نیز درس می‌دادند. با این حال این نوع از جریانات به دلیل فقدان نیروی کار آفرینی به سرعت و بمانند رودخانه‌های ایران در کویر بی‌سرانجامی گم می‌شوند.

نظام آموزش ما و مدرنیسم

ورود مدرنیسم به کشور ما به صورت بسیار ویژه انجام شد که آن را می‌توان مدرنیسم دولتی نام گذارد. جریان این مدرنیسم که از طریق دیکتاتوری رضاشاه و سرمایه‌داری دولتی که داور دنبال می‌کرد، اساس دانشگاه‌های ما را به صورت دستگاه‌هایی که برای نیروی کارآفرین و سرمایه‌های مولد نیروی انسانی آگاه تربیت می‌کنند درنیاورد، بل این دانشگاهها به صورت، بخشی از نظام بوروکراتیک بودند که برای همین نیرو انسان تربیت می‌کردند. یک نگاه به آمارهای جذب نیروهای انسانی، مهاجرت آنها و نقش ضعیف این نیرو در تأثیرگذاری بر صنایع و خدمات مستقل، خود بیانگر چگونگی آینده آنها می‌باشد.

آنچه که از این مدرنیسم دولتی در فضای آموزشی و بخصوص آموزش عالی کشورمان به دست آمد، نوعی نظام آموزشی بوده که ضعف شدیدی برای برقراری ارتباط اجتماعی، بخصوص ارتباط با نهادهای مولد مستقل و مردمی از خود بروز می‌داد. در حقیقت همین ضعف امروز مشکل اساسی ارتباط بسیار مهم دانشگاه با صنعت است.

می‌توان مهم‌ترین ویژگی‌های ساختار آموزش عالی کشورمان را بخصوص با توسعه مدرنیسم دولتی به شرح زیر برشمرد:

۱- سیستم آموزشی اهداف خود را با اهداف دولت تنظیم می‌کند تا اهداف نهادهای مولد.

۲- سیستم آموزش عالی نسبت به نهادهای مولد و بازاری که توان ایجاد حرکت کارآفرینی دارند، بدین است. این بدینی درست مشله بدینی بوروکرات‌هایی است که جیششان از دلار نفتی پر است.

۳- سیستم آموزشی به دلایل فوق دارای مدیریتی بی‌ارتباط با ساختارهای مصرفی درون دانشگاهی، یعنی نیروی پژوهشی آن شد به طوری که، مدیریت سیستم آموزش عالی نه توسط این نیروها، بل توسط ساخت بوروکراتیک دولتی تعیین می‌شد.

۴- خودبه خود با تعیین مدیریت دولتی در دانشگاه استقلال رأی دانشگاه که اساس رشد و توسعه ساختارهای معرفتی آن است از دست رفت.

۵- بدین ترتیب رابطه بسیار مهم دانشگاه به عنوان یک نیروی معرفتی - پژوهشی، حتی با ساختارهای مولد دولتی هم قطع شد تا چه رسد به ساختارهای مولد بخش خصوصی.

۶- فقدان نیروی معرفتی - پژوهشی دانشگاهها را تبدیل به ماشین‌های ترجمه‌ای کرد که در مقابل هر نیروی پژوهشی - معرفتی درون خود به مقابله پرداختند. می‌توانید به گفته‌های اساتید بسیار باارزش و معرفتی دانشگاه نظیر شادروان هشتتودی‌ها و پروفوسور رضاه و نظایر آنها درباره این معضل مراجعه کنید. آنان بر این نظر بودند که

دانشگاههای ما ماشینهای ترجمه هستند!

دانشگاهها نوعی ماشینهای ترجمان اندیشه‌های وارداتی هستند.

۷- معضل فوق، بخصوص در بخش علوم اجتماعی که قلمرو منطقی‌ای ویژه‌ای دارند بسیار برجسته‌تر شد. چرا که در علوم تجربی هر تجربه‌ای در تمامی جهان پاسخی یکسان می‌دهد، اما در علوم اجتماعی این طور نیست، در این علوم یک نظریه که در منطقی‌ای جواب مثبت داده است ممکن است در منطقی‌ای دیگر جواب منفی دهد. بنابراین ترجمه و تقلید نظریات اجتماعی در ایران منجر به عارضه غرب‌زدگی و غرب‌ستیزی شد که نتیجه بسیار روشن آن از بین رفتن نیروی نقد و تحلیل در فضای دانشگاهها و جایگزینی نوعی دیکتاتوری آنتاگونیسم مآب بود. همین وجه از برخورد با مسائل اجتماعی است که دست‌اندرکاران فعلی را در برخورد با فعالیت‌های سیاسی دانشجویان دچار شک و تردید می‌کند.

۸- وابستگی تمام عیار به بودجه‌های دولتی منجر به کاهش شدید کوشش برای اقتصادی کردن دستاوردهای پژوهشی شد. این امر حتی به خاموشی چراغ پژوهش و معرفت در دانشگاهها انجامید. به طوری که هرچه این وابستگی بودجه‌ای بیشتر می‌شد، جهت‌گیری پژوهشی به جهت‌گیری بوروکراتیک تبدیل می‌گردید. افزایش دامنه فعالیت با بودجه دولتی منجر به ایجاد نوعی فرهنگ ضدیت با هر نوع فعالیت اقتصادی مستقل دانشگاهها و آموزش عالی شد، تقریباً هیچ کدام از آنهائی که به چنین ضدیتی می‌پردازند، بر این گمان نمی‌افتند که ممکن است مهم‌ترین کار یک دانشگاه توجه به آن دسته علوم و پژوهش‌هایی باشد، که بتوانند در عرصه جامعه از طریق روندهای اقتصادی و بازرگانی - تولیدی توزیع شوند. و برای این مهم اساسی‌ترین رکن آن است که بتوانیم زمینه‌های نوعی فعالیت اقتصادی را از طریق ارتباط مبادلاتی میان دانشگاه و صنعت و خدمات برقرار کنیم. که اگر چنین نشود، معلوم نیست دانشگاهها و مؤسسات عالی با کدام انگیزه به سوی

نوعی فعالیت پژوهشی در ارتباط با توسعه و ثروت جامعه حرکت خواهند کرد؟

۹- بدترین واقعه‌ای که می‌تواند اثرات بسیار بدی در فضای دانشگاهها بگذارد، پائین ماندن و یافت علمی آن است. این واقعه نیز یکی از اثرات بسیار روشن جدا ماندن بافت دانشگاهی با بافت‌های مولد جامعه است. به طوری که هرچه دانشگاهها به بافت‌های غیر مولد نزدیک‌تر شوند، فضای‌های معرفتی و پژوهشی آنها بی‌انگیزه شده و تاریک می‌شوند. با تاریک شدن این فضاها، بسیار طبیعی است که افت علمی و بخصوص علم فعال، ویژگی این گروه از دانشگاهها شود.

راهها و گذرها

پیوند میان دانشگاه به عنوان یک عامل مولد دانش و هنر با نیروهای مولدی که توان عام کردن دستاوردهای آنها را از طریق ایجاد ارزش افزوده اقتصادی دارند، مهم‌ترین و محتوم‌ترین راهی است که یک دانشگاه مستقل باید آن را پیگیری کند. برای ایجاد چنین پیوندی بخصوص برای سیستم آموزش عالی، موارد زیر باید مورد توجه قرار گیرد:

۱- ایجاد یک رابطه تعریف شده مجدد با دولت: نظام آموزش عالی بیش از هر چیز ابزاری مهم و زیربنایی برای توسعه همه جانبه اجتماعی است و توسعه همه جانبه اجتماعی یعنی فزونی کمی و بخصوص کیفی بهتر تولیدات و خدمات اجتماعی، بر این اساس توسعه در اولین مرحله خود با دانشگاهها و مؤسسات عالی آموزشی روبرو می‌شود، چراکه این مؤسسات هستند که مسئولی فزونی دانش از طریق ساختارهای معرفتی - پژوهشی خواهند بود.

برای این منظور دانشگاهها پیش از آن که خود را به دولت وابسته کنند باید به فکر ارتباطی فعال و بر مبنای مبادله دانش قابل عرضه به بازار تولید و خدمات در مقابل بخشی از ارزش اقتصادی آن باشند. این ارتباط است که می‌تواند صورت مستقل‌تر و معرفت‌جویانه‌تری را به دانشگاهها و سیستم آموزش عالی کشورمان

ارائه دهد. در تکیه به نقش دولت در رابطه با سیستم آموزش عالی، می‌توان به سوبیدی که دولت برای شتاب‌گیری این روند می‌دهد، اشاره کرد، به عبارت دیگر، هر دانشگاهی که بتواند رابطه‌ای فعال‌تر با ساختارهای مولد برقرار کند، باید بتواند از سوبیدی بیشتر دولتی بهره‌مند شود. بدین ترتیب نوعی نظام تشویق برای ایجاد ارتباط میان سطوح پژوهشی و تولیدی برقرار گردد.

۲- نظام معرفتی - پژوهشی، هنگامی در سیستم آموزش عالی کشورمان شکل می‌گیرد که بتوانیم از درون آن نوعی نظام یا تاریخ تدوین شده و طبقه‌بندی شده علوم و هنر و نقش مؤثر آدمیان در این عرصه را بیرون کشیم، آیا دانشگاههای ما اصحاب دایرةالمعارف‌های فنی، علمی و هنری را تشکیل داده‌اند؟ آیا توانسته‌ایم یک ساختار تاریخی برای تحول علوم بخصوص در یک صد ساله اخیر در کشورمان بوجود آوریم؟ اگر جواب منفی است، که به واقع چنین است. باید گفت؛ پس دانشگاهها و سیستم آموزشی ما هنوز به نظریه مبتنی بر «نقطه حرکت و هماهنگی» نرسیده است. چراکه کسی از نقش کسی دیگر آگاه نیست و نمی‌تواند نقطه آغازین حرکت پژوهشی خود را پیدا کند، بی‌مناسبت نیست که در پژوهش یکسان عرصه دو اتاق کنار یکدیگر در یک نظام پژوهشی اند.

۳- تحول زیربنایی وابستگی دولت از نفت به ساختارهای مولد: شاید مهم‌ترین شرطی است که می‌تواند سیستم پژوهشی را از وابستگی به سیستم بوروکراتیک رها بخشد و به سمت تولید و خدمات و فرهنگ سازی بکشانند، تحولی است که در زیربنای ثروت دولت باید رخ دهد. زمینه‌های این تحول بیش از یک دهه است که دولت را سرگرم تصمیم‌گیری برای راهی نموده است که شریان اصلی توسعه از آن عبور می‌کند. زیربنای اصلی این نظر بر این نکته مهم استوار است که نهادهای مولد ثروت خود را از تولید و رقابت برای بهتر کردن آن بدست آورند، نه سوار شدن بر مابه التفاوت‌هایی که از نظام‌های مبتنی بر

سوبیدی رشد می‌کنند. بدین ترتیب انگیزه اصلی نهادهای مولد برای آن‌که به سوی سیستم آموزش عالی برای تربیت نیروهای مورد نیاز خود آورند فراهم می‌شود. علاوه بر آن در عرصه رقابت‌های مولد به تبلور دانش بیشتر در محصولات خود نیاز پیدا خواهند کرد. لازم به تذکر نیست که بگوئیم، متأسفانه این دولت است که هنوز برای این مهم تصمیم شجاعانه لازم رانگرفته است.

۴- نظام‌های آموزشی با ساختارهای معرفتی: بی‌شک بزرگترین معضل سیستم آموزش عالی ما همان نکته‌ایست که در اول این مقاله به آن اشاره کردیم. خوب می‌دانیم ساختارهای معرفتی در سیستم آموزش عالی هنگامی بوجود می‌آیند که بتوانیم نوعی رقابت فعال که در آن نیروهای پژوهشی از تخیل فعال خود بهره‌گیرند، بوجود آید. زمینه اصلی این نوع از ساختارها را باید در آن بخش از فضاهای آزاد دانشگاهی جستجو کرد که بتوانند به بحث‌های تحلیلی و نقادانه علمی دست زنند. شعار اصلی در تمامی سیستم آموزشی ما باید چنین باشد: «توطئه زشت است، اما نقد و تحلیل برای یافتن مشکلات و حل آن‌ها یک ضرورت و ارزش بی‌همتاست». بدین مناسبت باید در تمامی سیستم‌های آموزشی بسترهای رشد تشکلی‌های مبتنی بر دستگاههای نقد تحلیلی برای بررسی پدیده‌های علمی و اجتماعی را بوجود آوریم. اندیشه جایگاه حل مشکلات و معضلات است نه آنتاگونیسم قدرت طلب مجرد مبتنی بر توطئه. هنگامی که تحلیل و نقد را از در وارد کنیم توطئه خود به خود از در دیگر فرار می‌کند.

فرهنگ ما، زندگی ماست، و هیچ چیز در زندگی ارزشمندتر از آزادی حاصل از دانایی نیست. و آزادی حاصل از دانایی از عشق به ساختن و پرداختن جامعه و ایمانی قوی به نیروی لاینزال درونی به دست می‌آید. اگر نتوانیم از نظام پژوهشی و آموزشی عالی خودمان چنین ارزشی را بیرون کشیم، براستی چنین نظامی به درد چه کار دیگری خواهد خورد؟